


نوع مقاله: ترویجی

مرتب‌پذیری کمال نهایی انسان از منظر قرآن کریم

یونس حسینی / دانش‌پژوه دکتری تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^عUhasani@mihanmail.ir  orcid.org/0009-0009-2792-6165 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸

دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۵

چکیده

براساس بینش توحیدی، آفرینش انسان دارای هدف نهایی است و همه تلاش‌های او باید در راستای نیل به آن، جهت‌گیری شود. کمال نهایی انسان عبارت است از شکوفایی همه استعدادها و ظرفیت‌های ذاتی، معنوی او که در پرتو انتخاب ارادی و حرکت اختیاری فعلیت پیدا می‌کند و در کاربرد قرآن، از آن نقطه نهایی کمال، با عناوین «فوز»، «فلاح» و... تعبیر شده است. مسئله پژوهش حاضر این است که آیا، از منظر قرآن کریم، کمال نهایی در افراد، مرتبه‌پذیر بوده و دارای درجات مختلف است یا نه؛ تحقیق پیش‌رو با هدف پاسخ‌گویی به این مسئله با روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته است. حاصل پژوهش این است که با توجه به مفاد آیات، ذمرا تلب بودن علم و معرفت به عنوان بعد بینشی، و تقوا و عمل صالح به عنوان بعد توانشی، و محبت، ایمان و گرایش به خیر و فضیلت اخلاقی در بعد گرایشی، و نیز مرتبه‌پذیری لذت‌های روحی و معنوی، خوف و رجاء، اطمینان و رضا در بعد احساسی و انفعالی انسان، عامل مرتبه‌پذیری کمال نهایی مترتب بر این ابعاد است.

کلیدواژه‌ها: کمال نهایی، بینش، گرایش، توانش، انفعال، مراتب کمال.

مقدمه

توانمندی‌های انسان بر عمل شایسته‌آختیاری و بعد انفعالی کمال عبارت است از تأثرات روحی و روانی و حالات مثبت، نظیر خوف و خشیت الهی، که برای انسان کمال‌آفرین رخ می‌دهد؛ هرچند به این مسئله به صورت پراکنده، در برخی از آثار، همچون تفسیر المیزان علامه طباطبائی ذیل آیات مرتبط با درجات کمال، انسان‌شناسی؛ به سوی خودسازی و دیگر آثار علامه مصباح یزدی پرداخته شده است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۹۵). با این وجود با محوریت قرآن و چینش منطقی آیات براساس ابعاد چهارگانه، سامان نیافته است. اهمیت ذاتی مسئله از یک سو و کاستی پژوهش‌های پیشین با محوریت تفسیر موضوعی آیات از سوی دیگر، ضرورت کاوش در مسئله را روشن‌تر می‌سازد. نوآوری تحقیق، در بیان مرتبه‌پذیری کمال نهایی از نگاه قرآن به تفکیک ابعاد چهارگانه است.

۱. انسان

عدم اتفاق نظر اندیشمندان در تعریف حقیقی «انسان» و ارائه تعاریف متعدد و متنوع و گاهی ضد و نقیض از او، نشان از پیچیده بودن ساحات و ابعاد وجودی انسان دارد. از این رو راهی بجز مراجعه به منبع مطمئن، یعنی وحی، به عنوان سخن خدا و آفریدگار انسان در تعریف صحیح «انسان» وجود ندارد. واژه انسان ده‌ها بار در قرآن به کار رفته است. با مراجعه به موارد کاربرد «انسان» در قرآن، معلوم می‌شود که از آن تنها جنبه جسمی و آفرینش مادی او از آب و گل مقصود نیست؛ بلکه بیشتر، جنبه روحی انسان که هویت حقیقی اوست، مدنظر است (حجر: ۲۹؛ مومنون: ۱۴؛ سجده: ۹؛ ص: ۷۲). انسان از دیدگاه قرآن، موجود زنده‌ای دارای روح، عقل، شعور و اختیار است که سرشت الهی (روم: ۳۰) در او به‌ودیعت نهاده شده و قابلیت کسب مقام خلیفه‌اللهی (بقره: ۳۰) و نیل به کمال بی‌نهایت در سایه عبودیت را دارد.

۲. کمال

برخی از لغت‌پژوهان، «کمال» را به معنای «تمام» دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۵ق؛ ابن فارس، ۱۴۱۱ق، ذیل ماده «کمل»). اما برخی دیگر بر تفاوت معنای «کمال» با «تمام» باور دارند. راعب /صفهانی گفته «کمال» عبارت است از حاصل شدن آنچه که غرض

کمال هر چیزی عبارت از شکوفایی استعدادهای بالقوه آن است. فرایند تکاملی نبات، حیوان و انسان فراخور ظرفیت‌های وجودی خود، تدریجی بوده و لحظه به لحظه استعدادهای بالقوه آن شکوفا می‌شود، تا اینکه به نهایت درجه تکاملی خود، به فعلیت محض می‌رسند. کمال حقیقی هر موجودی به فعلیت اخیر صفت یا اوصافی گفته می‌شود که آن موجود یا شیء ظرفیت و اقتضای واجدشدن آنها را دارد؛ به گونه‌ای که کمالی فوق آن برایش متصور نیست. کمال نهایی انسان نیز عبارت است از اینکه همه استعدادها و قابلیت‌های ذاتی، معنوی و انسانی او با سیر و حرکت اختیاری به فعلیت تام می‌رسند (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳ و ۲۵۴).

اصطلاح «کمال نهایی انسان» در قرآن کریم به کار نرفته است و قرآن کریم، تعابیر «فوز»، «فلاح» و «سعادت» را برای کمال نهایی انسان به کار برده است. سؤال اصلی این است که آیا کمال نهایی دارای درجات مختلف است یا نه؟ این سؤال، خود متشکل از دو سؤال دیگر است: الف) آیا کمال نهایی انسان‌ها نسبت به یکدیگر، دارای مراتب تشکیکی است یا خیر؟ ب) آیا کمال نهایی نسبت به خود فرد، امری ثابت و تغییرناپذیر است یا قابل اشتداد و مرتبه‌پذیری؟

پژوهش حاضر تنها به سؤال نخست می‌پردازد و کاوش در یافتن پاسخ سؤال دوم را به عنوان تحقیق پیشنهادی به سایر محققان می‌سپارد. برای اثبات ضرورت این تحقیق باید گفت که بررسی دیدگاه قرآن کریم در باب کمال نهایی و ابعاد و مراتب مختلف آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا مکاتب بشری از تعریف صحیح مفهوم کمال نهایی و سعادت واقعی انسان ناتوان است. ارائه دیدگاه‌های مختلف، حتی ضد و نقیض، در باب سعادت انسان و مصداق واقعی آن، گویای همین عجز بشر از تبیین کمال و سعادت واقعی است. طبعاً با وجود چنین عجزی از بیان کمال نهایی انسان‌ها، در بیان مراتب کمال نهایی نیز با مشکلاتی دوچندان مواجه هستند.

به لحاظ پیشینه، با جست‌وجو در آثار مرتبط، اثر مستقلاً درباره مراتب کمال نهایی انسان از منظر قرآن به تفکیک ابعاد پیشنی، گرایشی، توانشی و انفعالی انسان - که در زیر بررسی می‌گردد - یافت نشد.

بعد پیشنی کمال اشاره به جنبه‌های شناختی و آگاهی و معرفت انسان دارد؛ بعد گرایشی کمال نیز به کشش‌ها و امیال عالی انسانی گفته می‌شود و بعد توانشی کمال عبارت است از مرحله عملی و

بالتوجه آن، به‌گونه‌ای که به فعلیت محض و به نقطه اوج خود برسد و کمالی برتر از آن برایش تصور نشود.

۴. کمال‌نهایی انسان

کمال‌نهایی انسان با توجه به هدف‌نهایی آفرینشی که قرآن برای او ترسیم کرده، برابند شکوفایی همه استعدادهای وجودی انسان است که او را به نهایت مرتبه خویش می‌رساند و آخرین پله صعود و اوج‌گیری انسان مؤمن است که در قرآن با تعبیری نظیر قرب، رضا و رضوان الهی از آن یاد شده است.

۵. واژگان مترادف «کمال» در قرآن

۵-۱. سعادت

«سعادت» از ماده سعد، در لغت به معنای خیر و سرور، یمن؛ یعنی خلاف نحس به کار رفته است. «سعادت» هرچند به صورت مصدر در قرآن به کار نرفته؛ اما به صورت صفت مشبیه و فعل ماضی در قرآن وجود دارد: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذِيهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (هود: ۱۰۵).

آیه شریفه فرجام اخروی انسان‌ها را بیان می‌کند؛ برخی از آنها را اهل شقاوت و برخی را سعادت‌مند دانسته، سپس سرانجام هر دو گروه را بیان می‌کند: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَعَلَى الْجَنَّةِ...» (هود: ۱۰۸). سعادت انسان عبارت از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی خود، و متنعم شدن به آن است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۱۸). هرچند «کمال» با «سعادت» به لحاظ مفهوم، متفاوت است؛ اما مصداقشان یکی است؛ زیرا لازمه کمال‌نهایی انسان، همان رسیدن به خیر وجودی خویش است.

۵-۲. فوز

«فوز» به معنای رسیدن به خیر و نجات از شر است (فراهیدی، ۱۴۰۵ق، ذیل ماده فوز). در قرآن کریم «فوز» هدف شمرده شده و برای آن هدفی بیان نشده است؛ این امر نشان می‌دهد فوز، هدف‌نهایی است و از آنجاکه هدف‌نهایی و کمال‌نهایی هر موجود مصداقاً یکی هستند، فوز، مصداق کمال‌نهایی انسان است.

در آیه شریفه «... وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۷۲) رضوان الهی را همان فوز و کامیابی بزرگی دانسته که هدفی پس از آن نیست.

و مقصود از چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ذیل ماده کمل)؛ یعنی افزون بر محقق شدن اجزای آن، غرض آن نیز حاصل شود؛ اما «تمام‌الشیء» یعنی رسیدن چیزی به حدی که به خارج از آن نیازی نباشد (همان، ذیل ماده تمم). براساس این نظر، مفهوم واژه کمال متفاوت از تمام است؛ زیرا افزون بر تحقق اجزای آن، غرض و مقصود آن نیز حاصل می‌شود.

طبق دیدگاهی که «کمال» به معنای «تمام» است؛ کمال وصف چیزی واقع می‌شود که اجزاء آن حاصل شده باشد؛ در این صورت، شیء یا کامل است یا ناقص. بنابراین کمال، مراتب نخواهد داشت و نمی‌توان از کمال بیشتر یا کمال کمتر سخن گفت؛ زیرا تمام شدن اجزای آن، بیش از یکی نیست و اگر اجزاء تمام شد، کامل می‌شود، وگرنه ناقص خواهد بود. اما در صورتی که کمال متفاوت از تمام باشد، کمال ذومراتب خواهد بود؛ زیرا وصفی افزون بر تحقق اجزاء و اعضا در چیزی است که می‌تواند دارای مراتب باشد.

کمال در اصطلاح رسیدن شیء به فعلیت و وضعیتی است که با آن شیء سازگار باشد. هر وجودی زمینه‌ها و استعدادهای وصول به فعلیت‌هایی را دارد که متناسب با آن شیء و سازگار با طبیعت و سرشت و استعدادهای درونی او هستند (ابن‌سینا، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۳۸). کمال از امور اضافی است؛ زیرا موجودات در هر مرتبه‌ای واجد فعلیتی هستند که نسبت به مرتبه پایین‌تر که فاقد آن فعلیت است، کامل‌ترند و نسبت به مرتبه بالاتر از آن که فاقد فعلیت آن هستند، ناقص به نظر می‌رسند. از این‌رو کمال هر موجودی به فعلیت آن است (معین، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۳۰۵۵ و ۳۰۵۶) و مراد از کمال انسان، به فعلیت رسیدن قوه‌ای از قوه‌های انسانی (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۷، ص ۱۹۶)، یا نوعی افزایش کمی یا کیفی و یا شکوفایی و بیشتر شدن بهره وجودی شیء است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۵)؛ از این‌رو کمال هر چیزی عبارت است از شکوفایی استعدادهای بالقوه‌ای که در ذات آن نهاده شده است.

۳. کمال‌نهایی

از تعبیر «کمال‌نهایی» چنین فهمیده می‌شود که کمالاتی غیرنهایی می‌توان برای شیء در نظر گرفت که جنبه مقدمی و آلی داشته و زمینه را برای رسیدن آن شیء به کمال‌نهایی را فراهم می‌آورند؛ از این‌رو کمال‌نهایی هر چیزی عبارت از شکوفایی همه استعدادها

۵.۳. فلاح

«فلاح» به معنای بقاء در خیر (فراهدی، ۱۴۰۵ق، ذیل ماده فلاح)، فوز، پیروزی و رسیدن به هدف است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ذیل ماده فلاح). «فوز» و «فلاح» قریب‌المعنا هستند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۷، ص ۴۶).

قرآن کریم از سعادت اهل ایمان به «فلاح» نیز یاد می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹)؛ رستگاری و فلاح همان کمال نهایی انسان است که در پی تزکیه نفس به دست می‌آید.

قرآن برای «فلاح»، هدفی ذکر نکرده که مثلاً پس از فلاح چه می‌شود. از این رو «فلاح» به عنوان کمال نهایی مطرح شده است: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (بقره: ۱۸۹).

۶. مرتبه‌پذیری

«مرتبه» به معنای مقام، منزلت، رتبه، درجه، و... است (معین، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۳۹۹۰) و جمع آن، مراتب یعنی درجات است؛ گویا آدمی در وصفی، از رتبه‌ای به رتبه بالا می‌رود و همین‌طور به بالاتر از آن اوج می‌گیرد تا به بالاترین مرتبه آن صفت برسد؛ یا بالعکس از مرتبه‌ای به پایین‌تر و همین‌طور به پایین‌تر از آن تنزل می‌یابد؛ مراد از مرتبه‌پذیر بودن در کمال نهایی، تشکیکی و درجه‌پذیر بودن آن است.

۷. مرتبه‌پذیری کمال نهایی انسان

قرآن اهل ایمان را به گروه‌های مختلفی تقسیم کرده و از آنها با عناوینی همچون «اصحاب یمین»، «ابرار»، «سابقون» و «مقربین» و... یاد می‌کند که با توجه به اوصاف و حالات اخروی متفاوتی که برای آنان ذکر کرده، قطعاً مقام و منزلت این گروه‌ها با یکدیگر نیز متفاوت خواهد بود.

حتی انسان‌های کامل و در رأس آنان، رسولان و پیامبران الهی ﷺ نیز در یک درجه و رتبه کمال نهایی نیستند؛ قرآن از ترفیع درجات و تفضیل برخی بر برخی دیگر از آنان چنین خبر می‌دهد: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» (بقره: ۲۵۳)، «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ...» (اسراء: ۵۵). با تأمل در آیات مرتبط با کمال نهایی انسان، می‌توان آنها را در چهار دسته مرتبه‌پذیری کمال نهایی در ابعاد بینشی، گرایشی، توانشی و انفعالی تقسیم و بررسی نمود هرچند کمال، امر وجودی بسیطی است که بر این ابعاد همه این ابعاد است.

۷-۱. مرتبه‌پذیری کمال نهایی در بعد بینش

بعد بینشی انسان که عبارت است از مجموع آگاهی‌ها، ادراکات عقلی و تفکرات و دانسته‌های او اعم از علم حضوری و علم حصولی، قابل شدت و ضعف است و انسان به میزان فعالیت و کوشش خویش، در بعد معرفتی و علمی می‌تواند به درجات بالاتری از کمال برسد.

صدرالمتألهین «علم» را همچون واژه «وجود» از الفاظ تشکیکی دانسته که حد توقف ندارد و در توجیه مرتبه‌پذیر بودن علم چنین بیان می‌کند که مراتب قرب الهی نامتناهی است؛ به گونه‌ای که اعلم آفریدگان و خصوص پیامبر اکرم ﷺ طبق دستور خداوند به پیشگاه او دعا می‌کنند: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا...» (طه: ۱۱۴) (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵).

کمال نهایی انسان در بعد بینشی عبارت است از معرفت الهی؛ اما نه فقط شناخت و ادراک حصولی خدا؛ بلکه شناخت حضوری است که دارای مراحل است که آخرین مرحله آن، هدف نهایی آفرینش و غایت قصوای کمال انسانی است و فعالیت‌های اخلاقی انسان نیز باید در راستای وصول به این نقطه از کمال انسانی واقع شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴۴).

از جمله آیاتی که می‌توان در مرتبه‌پذیر بودن علم به آن استناد کرد این آیه است: «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (یوسف: ۷۶). تعبیر «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» مطلق بوده و همه اهل علم بجز خدا را شامل می‌شود؛ زیرا اگر اطلاقی شامل خدا شود، درست نیست؛ چون ما فوقی برای خداوند متعالی قابل تصور نیست. از این رو هر عالمی بجز خدا را در نظر بگیریم، امکان وجود عالمی برتر از او وجود دارد. چه «علیم» را در این آیه، خدا بدانیم که ما فوق همه دارندگان علم است و چه اعم از خدا و دیگران از اهل علم، اشاره به درجه‌پذیری علم دارد. علامه طباطبائی نیز ذیل این آیه می‌فرماید علم از اموری است که به حد و اندازه‌های خاص متوقف نمی‌شود؛ بلکه هر صاحب علمی ممکن است اعلم از او فرض شود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۲۲۶): «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)؛ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...» (نمل: ۴۰).

منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به تفسیر صحیح، امیرمؤمنان علی ﷺ (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۴۶۲)؛ و مراد از کتاب، قرآن کریم است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۳۸۶). علم آن حضرت بر همه

معارف قرآن، جزء متواترات بوده و آن حضرت، ترجمان وحی الهی و قرآن ناطق است.

در آیه ۴۰ «نمل»: «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»؛ طبق روایات تفسیری، منظور، آصف‌بن برخیا وزیر حضرت سلیمان است که اندکی از علم کتاب را داشته است. منظور از کتاب، یا «کتاب‌های آسمانی نازل شده» است، یا «لوح محفوظ». به هر روی، علم آصف در برابر علم امیرمؤمنان علیه السلام براساس روایات تفسیری بسیار ناچیز است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۶۷). از این رو با توجه به دو آیه، مرتبه‌پذیر بودن علم قابل استفاده است. «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...» (بقره: ۲۴۷)؛ منظور از تعبیر «زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ...» این است که خداوند، طالوت را در علم و دانش فرونی بخشیده است؛ افزایش علم در صورتی مطرح می‌شود که نسبت و سنجشی بین آن و میزان علم دیگران صورت بگیرد تا گفته شود مثلاً علم طالوت از دیگران بیشتر است.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلْمًا مِنْ لَدُنَّا عُلْمًا قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنْ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۵-۶۶).

طبق بیان این آیه، حضرت موسی علیه السلام که پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت و دارای علم و فضل است، مأمور شده از علم و دانش الهی بنده‌ای از بندگان خدا (حضرت خضر علیه السلام) یاد بگیرد. این حاکی از برتری علمی حضرت خضر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام است؛ به طوری که حضرت موسی در راستای رشد و کمال می‌خواهد از دانش او بهره‌مند شود: «هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنْ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»؛ پس بعد بینشی و معرفتی انسان مرتبه‌پذیر است.

از سوی دیگر قرآن اهل علم از مؤمنان را بر سایر مؤمنان برتری داده است: «... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (حجرات: ۱۱). لازمه ترفیع درجه بنده‌ای، افزایش قرب الهی است. این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مؤمن عالم افضل از مؤمن عادی بوده و طبق آیه، صاحب درجات است؛ درحالی که مؤمن عادی فقط یک درجه دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۱۸۸).

معرفت الهی و شناخت صفات او نیز که به‌عنوان هدف آفرینش هستی در برخی آیات عنوان شده (طلاق: ۱۲)، عبارت از علم شهودی و حضوری نسبت به رب است که به اندازه ظرفیت هر انسانی مختلف و متفاوت است (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۵). چنین

معرفتی از پایین‌ترین مرتبه حضوری فطری که بدون استثنا در همه انسان‌ها بدون اکتساب وجود دارد، شروع می‌شود و در پی افعال ارزشی انسان در راستای تهذیب نفس، تکامل یافته و به مرتبه راقی‌تر می‌رسد؛ طبعاً درجه‌پذیری معرفت الهی در افراد مختلف نیز مستلزم درجه‌پذیری و تفاوت کمال‌نهایی آنها خواهد بود.

۷-۲. مرتبه‌پذیری کمال‌نهایی در بعد گرایش

انسان دارای امیال و گرایش‌هایی است که در ذات او در راستای نیل به کمال مطلق نهاده شده است. گرایش‌های انسان در یک تقسیم کلی به دو بخش گرایش‌ها و کشش‌های غریزی و حیوانی و گرایش‌های فطری و انسانی قابل تقسیم است. در گرایش‌های غریزی، انسان با سایر حیوانات مشترک است؛ نظیر گرایش جنسی، انحصارطلبی و... . گرایش‌هایی که ریشه در فطرت انسانی دارد مثل نوعی دوستی، ایثار و فداکاری، خداجویی خداپرستی، زیبایی‌طلبی و... هر چند ممکن است این قسم به صورت ناآگاهانه و غریزی فی‌الجمله در حیوانات نیز وجود داشته باشد؛ اما این گرایش‌های عالی در انسان آگاهانه‌تر و دارای مراتب بالاتری است. برای این بعد انسانی نیز کمال‌نهایی مطرح می‌شود. مرتبه‌پذیری در این بعد را بررسی می‌کنیم.

۷-۳. محبت به خدا و اولیای الهی

براساس آیه فطرت (روم: ۳۰)، انسان دارای سرشت ویژه الهی است و از عمق دل نسبت به خدای خود آشنایی و معرفت دارد و میل و کشش ذاتی به خدا ذاتی و سرشتی اوست.

از آیات متعددی می‌توان این گرایش ذاتی و محبت انسان به خدا را استفاده کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (بقره: ۱۶۵). این آیه در سرزنش مشرکانی که برای خدا شریکانی گرفته و آنان را مانند خدا دوست دارند، محبت مؤمنان را نسبت به خدا شدیدتر از محبت آنان نسبت به خدا می‌داند؛ یعنی درواقع مشرکان نیز محبتی نسبت به خدا دارند، اما محبت مؤمنان بیشتر از محبت آنها است. تعبیر «أَشَدُّ حُبًّا» بیانگر تشکیک‌پذیر بودن محبت الهی است.

محبت الهی نیز مستلزم اطاعت الهی است. طبق آیه، تبعیت از پیامبر سبب محبت الهی است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ...» (آل عمران: ۳۱)؛ «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَ

أَرْوَاجِكُمْ وَعَشِيرَتِكُمْ وَأَمْوَالٌ أُقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تُرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا...» (توبه: ۲۴). تعبیر «... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ...» بر تشکیکی بودن محبت دلالت دارد؛ با توجه به این آیه و آیه ۱۶۵ «بقره»، اصل گرایش انسان به خدا و محبت الهی به عنوان کمال، مرتبه‌پذیر است.

۷-۴. ایمان به خدا و اولیای الهی

یکی دیگر از گرایش‌های عالی انسانی که در واقع فرع بر میل فطری به خدا و محبت الهی است، ایمان به خداوند است. ایمان، معرفت توأم با اعتقاد قلبی و ملتزم بودن به لوازم آن است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۵). از این رو ایمان فقط گرایش نیست؛ بلکه به همراه بینش و آگاهی است؛ زیرا معنا ندارد انسان به کسی گرایش داشته باشد، بدون هیچ آگاهی و معرفت نسبت به او. به هر حال ایمان از افعال جواتحی و قلبی به‌شمار می‌آید؛ از طرفی ایمان به اولیای الهی همچون پیامبران و امامان معصوم^{علیهم‌السلام} از ایمان به خداوند جدا نیست؛ زیرا خداوند، آنان را جانشینان و راهنمایان خود در روی زمین قرار داده و اطاعت آنان را واجب کرده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (نساء: ۶۴)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۱۹)؛ و همچنین ایمان به روز قیامت، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و دیگر باورهای حق، از ایمان به خدا منفک نیست؛ زیرا لازمه ایمان به خدا، پذیرش هر آنچه خداوند نازل کرده است، می‌باشد.

به هر حال براساس آیات متعددی (مدثر: ۳۱)، ایمان مقوله‌های تشکیک‌پذیر است و هر چه ایمان آدمی بیشتر شود، کمال ناشی از آن نیز بیشتر خواهد شد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...» (انفال: ۲-۴). طبق بیان این آیه، مؤمنان هنگامی که آیات الهی برای آنان تلاوت شود، به ایمانشان می‌افزاید: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...»؛ هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت شود، (آیات قرآن) بر آنها ایمانی می‌افزاید... مؤمنان پیش از تلاوت آیات نیز ایمان داشته‌اند؛ اما با تلاوت شدن آیات الهی، بر ایمان آنان افزوده می‌شود. «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (توبه: ۱۲۴). در این آیه نیز اشاره شده که نزول سوره‌ای از جانب خدا سبب افزایش ایمان مؤمنان

می‌شود. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ صدَّقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب: ۲۲)؛ مؤمنان با دیدن احزاب و گروه‌های مختلف مشرکان و منافقان و یهودیان و... در جنگ خندق، ایمان و تسلیمشان افزایش یافت؛ زیرا پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} از اجتماع آنان بر علیه مؤمنان خبر داده بود؛ از این رو با دیدن احزاب، دانستند که آن حضرت درست وعده فرموده بود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۲۸۹). «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا» (اسراء: ۲۱). با توجه به این آیه و آیات پیش از این در سوره «اسراء»، آیه شریفه به بزرگی درجات و برتری‌های آخرت از درجات و برتری دنیا اشاره می‌کند. اختلاف درجات اخروی نیز از اختلاف افراد در ایمان و اخلاص بر می‌خیزد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۷۰). با توجه به این آیات، و آیاتی که از افراد ضعیف‌الایمان خبر می‌دهد (انفال: ۴۹؛ احزاب: ۱۲؛ محمد: ۲۰)؛ یا آیاتی که دستور به ایمان آوردن اهل ایمان می‌کند (نساء: ۱۳۶)؛ مرتبه‌پذیر بودن ایمان استنباط می‌شود و از آنجاکه ایمان، نخستین سرمایه انسان برای کسب کمال به‌شمار می‌آید، طبعاً افزایش ایمان آدمی، نسبت مستقیمی با نیل به مراتب بالای کمال نهایی او خواهد داشت.

۷-۵. گرایش به خیر و نیکی و فضیلت

یکی دیگر از امیال عالی انسان، گرایش به خیر و نیکی و فضیلت اخلاقی، و گریز از بدی‌ها و زشتی‌ها و رذائل است: «... وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» (حجرات: ۷). خداوند از طرفی پیامبران^{علیهم‌السلام} را با کتاب‌های آسمانی می‌فرستد، و از سوی دیگر «ایمان» را محبوب انسان‌ها قرار می‌دهد و آتش عشق حقیقی و حق‌جویی را در درون جان‌ها شعله‌ور ساخته و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دل‌ها می‌آفریند؛ و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقواست و بی‌زار از کفر و گناه... (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲۲، ص ۱۵۹).

هرچند شاید آیه یا آیاتی صریح در مرتبه‌پذیری کمال در بعد گرایش به خیر و نیکی و فضیلت نتوان پیدا کرد؛ اما از لازمه برخی آیات می‌توان استفاده کرد که چنین گرایشی نیز دُمراتب بوده و در نتیجه، مرتبه‌پذیری کمال در این بعد را در پی دارد. همچنین از کم و

صالح در افراد متفاوت بوده، مرتبه کمال مترتب بر آن نیز در افراد، متفاوت خواهد بود. در اینجا به دو محور اساسی بعد توانشی انسان یعنی رعایت تقوا و عمل صالح و مرتبه‌پذیری آن دو می‌پردازیم.

۷-۷. مرتبه‌پذیری تقوا

هرچند جایگاه تقوا قلب است: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج: ۳۲)؛ و تقوا بی‌ارتباط با بینش و گرایش آدمی نیست؛ اما تقوا به‌عنوان ثمره ایمان، اغلب در عمل ظهور و نمود دارد. از این رو ما آن را جزء بعد توانشی انسان مطرح می‌کنیم؛ چنانچه علامه طباطبائی نیز تقوا را فعل یا صفت حاصل از فعل می‌داند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۹۴). «تقوا» در اصطلاح به این معناست که انسان از خطری که متوجه سعادت ابدی او می‌شود، پرهیز کند؛ «ترس» بخشی از مفهوم تقواست و نه معنای کامل آن؛ تقوا هم معنای سلبی دارد و هم معنای ایجابی (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۷۷)؛ معنای سلبی آن شامل امور ترک‌کردنی و مجموعه‌ای از پرهیزهاست؛ اما معنای ایجابی آن شامل امور انجام‌دانی مانند عبادت و سایر اعمال خیر... است.

مفاد برخی از آیات، گویای این است که تقوا به‌عنوان عامل اصلی فوز و فلاح انسان دارای شدت و ضعف است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ...» (حجرات: ۱۳)؛ ذکر «تقوا» به‌عنوان ملاک کرامت انسان با افعال تفضیلی «أَتْقَاهُمْ»، نشان‌دهنده تشکیک‌پذیر بودن آن است؛ یعنی هرچه انسان با تقواتر باشد، به همان اندازه نزد خدا کرامت دارد.

همچنین آیه «وَوَسَّجْنَا بِهَا الْآتَقَى» (لیل: ۱۷) بیانگر این امر است که حالت حفظ و مراقبت و برحذر ماندن انسان‌ها از خطر یکسان نیست؛ بلکه این تقوا و برحذری به‌حسب افراد، دارای مراتب مختلف است؛ زیرا برخی از مردم تنها این اندازه با تقوا هستند که از کشتن دیگران پرهیز می‌کنند، و برخی دیگر تنها از تباهی اموال می‌پرهیزند، و بعضی به‌جهت ترس از فقر از انفاق مال در راه خدا خودداری می‌کنند، و نیز بعضی هستند که از خدا تقوا می‌کنند و مال خود را در راه رضای او انفاق می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۰۶)؛ این از همه افراد گفته شده باتقواتر و پرهیزکننده‌تر از خطر است؛ زیرا هیچ خطری به‌پای خطر عذاب آخرت نمی‌رسد. «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» (تغابن: ۱۶)؛ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...» (آل عمران: ۱۰۲).

زیاد بودن اعمال خیر در افراد مختلف نیز می‌توان میزان گرایش آدمی به نیکی و مرتبه‌پذیری آن را برداشت کرد. از سوی دیگر همگان در گرایش به خیر و انتخاب مصادیق واقعی آن در یک مرتبه نیستند؛ در برابر مصادیق واقعی خیر، مصادیق پنداری نیز هست که انسان به اشتباه آن را خیر می‌پندارد (بقره: ۲۱۶؛ آل عمران: ۱۷۸ و ۱۸۰). قرآن به مصادیقی از خیر اشاره می‌کند که برای انسان کمال‌آفرین است مانند خداوند (یوسف: ۳۹؛ طه: ۷۳)، آخرت (انعام: ۳۲)، اعمال شایسته ماندگار (کهف: ۴۶)، تقوا (عنکبوت: ۱۶) و

میزان گرایش به خیر و نیکی در میان افراد حتی خود مؤمنان نیز یکسان نیست و دارای شدت و ضعف است؛ چنانچه به‌لحاظ کمی نیز مؤمنان نسبت به انجام کارهای شایسته متفاوت از یکدیگر هستند؛ حتی یک عمل خیر نیز از دیدگاه قرآن کمال‌آفرین است: «وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ...» (بقره: ۱۱۰)؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال: ۷)؛ انجام خیر شامل کوچک‌ترین مصادیق آن، به اندازه سنگینی ذره را شامل می‌شود تا مراتب بسیار بالای آن، که در پیامبران و برخی مؤمنان تحقق یافته است: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۹۰)؛ «... أَوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (مؤمنون: ۶۱). هرچند در این آیات به گرایش به خیر تصریح نشده؛ اما معمولاً از میزان انجام خیرات می‌توان به میزان گرایش آدمی به خیر و نیکی نیز پی برد؛ زیرا هر اندازه گرایش انسان به خیر و نیکی بیشتر باشد، به‌همان اندازه، کارهای نیک او نیز افزایش می‌یابد؛ زیرا کردار انسان از لحاظ کمی و کیفی تبلور گرایش اوست. با توجه به لحن آیات، معلوم می‌شود سبقت در کارهای خیر، امتیاز ویژه‌ای نزد خدا دارد و از اوصاف مقربان شمرده شده است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقع: ۱۱ و ۱۰)؛ افراد مقرب از لحاظ درجات قرب الهی از مؤمنان عادی و اصحاب یمین به مراتب برتر هستند.

۷-۶. مرتبه‌پذیری کمال نهایی در بعد توانش

انسان به سبب توانمندی‌هایی که خداوند در او برای رسیدن به کمال نهایی به‌ودیعت نهاده، جایگاه ویژه‌ای در نظام هستی دارد؛ بدون تردید بعد توانشی و عملی انسان در کسب کمال او بسیار مؤثر است. قرآن در کنار ذکر ایمان به‌عنوان عامل اصلی برای وصول انسان به کمال، به انجام «عمل صالح» نیز تأکید می‌کند. از آنجاکه کیفیت و کمیت عمل

در آیه نخست، تقوا در حد توان مؤمنان سفارش شده است؛ یعنی امر فرموده به مقدار توانایی تان تقوای الهی پیشه کنید و از ذره‌ای از آن مقدار تقوا و ترس خدا کوتاه نیایید. اما آیه دوم به کیفیت تقوا تأکید می‌کند؛ یعنی می‌فرماید آن‌گونه تقوا پیشه کنید که شایسته خدا باشد؛ اولی راجع به کمیت و مقدار تقواست؛ دومی مربوط به کیفیت آن است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۳۰۸). بدیهی است که مؤمنان به لحاظ کم و کیف تقوایشان با هم برابر نیستند. قرآن گروهی را جزء دسته متقین می‌داند؛ اما از گروهی دیگر به‌عنوان رهبر متقین یاد می‌کند: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان: ۷۴)؛ قطعاً کمال نهایی این دو گروه نزد خدا یکسان نخواهد بود. در آیات آغازین سوره «بقره» می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ...» (بقره: ۵۲).

علامه طباطبائی ذیل این آیه، تقوا را صفتی می‌داند که با تمامی مراتب ایمان جمع می‌شود...؛ ایشان همچنین برای هر درجه و مقامی از مقامات معنوی، تقوایی مخصوص به خود آن مقام مطرح می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴۳؛ ج ۶، ص ۱۲۹).

براین اساس، تقوا ذومراتب بوده که قهراً سبب مرتبه‌پذیر بودن کمال نهایی متناسب با آن در افراد مختلف خواهد بود؛ چنانچه عنوان «متقین» در قرآن شامل همه افراد با تقوا اعم از انبیاء و اولیاء و مؤمنان می‌شود که بدیهی است به لحاظ تقوا در یک مرتبه نیستند، با اینکه همه آنها از منظر قرآن به کمال نهایی خویش نائل شده‌اند.

۷-۸. مرتبه‌پذیری عمل صالح

منظور از مرتبه‌پذیری کمال نهایی در «عمل صالح» ذومراتب بودن عمل صالح در کیفیت و کمیت است که طبعاً مستلزم تشکیکی بودن کمال نهایی حاصل از آن است. «عمل صالح» یعنی عملی که شایستگی و صلاحیت رساندن انسان به قرب الهی را داشته باشد؛ یعنی هم حسن فعلی و هم حسن فاعلی داشته باشد؛ قرب الهی به‌عنوان مطلوب نهایی انسان نیز دارای درجاتی است و حتی کوچک‌ترین عمل شایسته تا حدی انسان را به خدا نزدیک می‌کند. هر فرد یا گروهی از انسان‌ها براساس کم و کیف کارهای خویش نزد خداوند دارای درجه یا درجاتی هستند؛ «هم درجات عندالله» (آل عمران: ۱۶۳)؛ آنان [انسان‌های صالح] در پیشگاه خدا [دارای] درجاتی هستند.

با توجه به اینکه اعمال شایسته هر فردی از لحاظ کمی و کیفی متفاوتند؛ از این رو تأثیر آن در کمال نهایی هر فردی نیز متفاوت خواهد بود. به لحاظ کمی، برخی از افراد عمل صالح کمی انجام می‌دهند؛ برخی بیشتر و برخی بیشتر از آن؛ چنانچه قرآن تعابیر مختلفی در این باره دارد: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ» (انبیاء: ۹۴)؛ یعنی مؤمنی که برخی از اعمال صالح را انجام دهد، سعی و تلاش او ناسپاسی نخواهد شد و اهل نجات است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۴، ص ۳۲۴). اما برخی آیات تعبیر دیگری برای اعمال صالح دارند: «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَئِفَىٰ خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» (عصر: ۱-۳) ظاهر «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بر تلبس بر همه اعمال شایسته دلالت دارد؛ بنابراین علاوه بر افراد غیرمؤمن که در خسارت محض است، حتی مؤمنی که برخی از اعمال صالح را انجام می‌دهد، اما برخی را انجام نمی‌دهد، نسبت به آن مقدار در خسران و زیان است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۳۵۷).

از لحاظ کیفی نیز عمل هر کسی متفاوت با عمل دیگری است؛ مثلاً اخلاص، به‌عنوان شرط اصلی قبولی اعمال، دارای مراتب است. برخی از مؤمنان به‌خاطر ترس از جهنم یا شوق بهشت خدا را عبادت می‌کنند؛ هرچند این عبادت، مقبول شارع است و صاحبش را نجات می‌دهد؛ اما به مراتب پایین‌تر از عبادت کسی است که به‌خاطر محبت الهی او را می‌پرستد. در روایات، یک ضربت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام در جنگ خندق به‌خاطر اوج خلوص نیت آن حضرت، برتر از عبادت همه انس و جن شمرده شده است (حافظ برسی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۱۳). براین اساس، عمل دارای مراتب کمی و کیفی است؛ در نتیجه کمال نهایی حاصل از آن نیز ذومراتب خواهد بود. «وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا...» (انعام: ۱۳۲؛ احقاف: ۱۹)؛ با توجه به آیات پیشین این آیه، تعبیر «لِكُلِّ» اشاره به دو طائفه جن و انس است؛ یعنی برای هر طایفه‌ای از آنها درجاتی است به‌خاطر اعمالشان (اعم از خوب و بدشان)؛ چراکه اعمال، مختلف است و به‌خاطر اختلاف اعمال، درجات نیز مختلف خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۷، ص ۳۵۶). اینکه برای پاداش و کیفر، درجاتی قائل شده، برای این است که همه پاداش‌ها و کیفرها در یک مرتبه نیستند؛ بلکه شدت و ضعف دارند. مراتب پاداش را با «درجات»، و مراتب کیفر را با «درک» بیان می‌کنند؛ اما در اینجا چون کیفر و پاداش را با هم

صالح و در نتیجه کمال نهایی این مؤمنان با عمل صالح و کمال نهایی پیامبرانی که «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» به آنان وحی شده، یکسان است؛ مسلماً پاسخ منفی است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء: ۷۳). در این آیه تعبیر «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» از قبیل اضافه مصدر به معمول خود است و این، تحقق معنای آن را در خارج افاده می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۴، ص ۳۰۵). یعنی آنان خیرات را به الهام الهی انجام داده‌اند؛ نه اینکه به آنان الهام شده که اعمال صالح را انجام بدهید. افزون بر این، «الْخَيْرَاتِ» با «ال» ذکر شده و در نتیجه همه نیکی‌ها را شامل می‌شود. براساس آنچه گفته شد «عمل صالح» مرتبه‌پذیر است؛ از این رو کمال نهایی مترتب بر آن نیز ذومراتب خواهد بود.

۷-۹. مرتبه‌پذیری کمال نهایی در بعد انفعال

انفعال و تأثیرپذیری از حالات روحی و روانی انسان است؛ مانند غم و شادی، ترس و امنیت، اضطراب و آرامش، یأس و امید و... نمود و ظهور انفعالات در رفتار و کردار آدمی بوده و چه‌بسا در ظاهر چهره افراد نیز خود را نشان می‌دهد؛ مثل غم و شادی یا تعجب و... . آیاتی که در آن الفاظ و تعابیری همچون خوف و حزن، رغبت، رهبت، خشیت، خشوع، لینت، اطمینان، سکینه و... به کار رفته، می‌تواند بیانگر حالات انفعالی مثبت انسان باشد. این حالات روحی قابل شدت و ضعف هستند و مرتبه‌پذیری حالات انفعالی سبب مرتبه‌پذیری کمال نهایی در این بعد است.

۷-۱۰. مرتبه‌پذیری لذت‌های روحی و معنوی

لذت‌های روحی و معنوی همچون لذت‌های مادی شدت و ضعف دارد. برای نمونه ممکن است یکی شاد باشد؛ اما یکی شادتر و دیگری بسیار شادتر از آنها؛ حالات روحی دیگر نیز مانند: غم، یأس و امید، ترس و احساس امنیت و آرامش و... اینچنین است. هرچند شاید آیه یا آیات صریحی بر مرتبه‌پذیری کمال نهایی در بعد انفعالیات نباشد؛ اما از ظواهر برخی از آیات می‌توان چنین استفاده کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (بقره: ۱۶۵)؛ این آیه چنانچه پیش از این بیان شد، اشاره به بُعد گرایش انسان و محبت مؤمنان نسبت به خدا دارد. محبت امری درونی و مربوط به دل و جان آدمی است که

آورده، همه را درجات خوانده و جانب اهل بهشت را غلبه داده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۶۷).

همچنین در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» (فاطر: ۱۰)؛ مراد از «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» اعتقادات صحیح است که عمل صالح، آن را رفعت می‌دهد و بالا می‌برد؛ منظور از بالا بردن، تقرب الهی است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۷، ص ۲۳)؛ بدیهی است عمل صالح هر چقدر از لحاظ کمی و کیفی بیشتر و بهتر باشد، قرب بیشتری برای انسان نزد خدا می‌آورد. «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً» (نساء: ۹۵ و ۹۶). در این آیه، خداوند کسانی را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می‌کنند، بر مؤمنانی که به جهاد نمی‌روند، برتری داده است؛ هرچند نفرموده این تفضیل یک درجه یا چند درجه است؛ اما در ادامه، این درجه را بیان فرموده که آنان را با درجاتی از خدا و مغفرت و رحمتی برتری داده است: «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً...».

«مَنْ يَتَّقِرْفَ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا...» (شوری: ۲۳). اقراراف حسنه به معنای اکتساب آن است؛ منظور از «نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» یعنی اینکه جهات نقص آن حسنه را اتمام و تکمیل کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۴۸). از این رو اکتساب هر حسنه‌ای سبب ازدیاد حسن و کمال آن می‌شود؛ در مجموع هرچه حسنه و کار نیک آدمی بیشتر باشد، طبعاً به همان اندازه ازدیاد حسن و کمال بیشتری را برای آدمی در پی خواهد داشت.

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى...» (حدید: ۱۰). این آیه بیانگر اختلاف درجه افرادی است که قبل از فتح مکه انفاق و کارزار کرده، با افرادی که بعد از فتح مکه انفاق و قتال کرده‌اند. از این رو کیفیت عمل در ترفیع درجه انسان نزد خدا نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. هرچند خداوند به هر دو گروه وعده نیکی داده: «وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى...»؛ اما مرتبه کمال نهایی و قرب این دو گروه نزد خدا به‌خاطر کیفیت عملشان یکسان نیست.

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (نساء: ۱۲۴). در این آیه، خداوند از سر فضل و رحمت خویش حتی انجام برخی از اعمال صالح را نجات‌دهنده مؤمن می‌داند: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ...»؛ آیا عمل

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (بینه: ۸۷).

در این آیه، خشیت پروردگار، عامل رضا و پاداش الهی بندگان مؤمن معرفی شده است؛ در روایات تفسیری (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۷۱۹)، منظور از «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان او معرفی شده است. مسلماً میزان خشیت حضرت امیر علیه السلام از خدا بیشتر از خشیت شیعیان از خداوند است. از این رو کمال نهایی مترتب بر خشیت الهی در افراد مختلف، متفاوت و ذومراتب خواهد بود.

۷-۱۲. مرتبه پذیري رجاء الهی

امید به خداوند یکی از حالات انفعالی مثبت انسان است که در تعالیم دینی در کنار ترس از خدا مورد سفارش قرار گرفته است. امید مانند ترس امری تشکیک پذیر بوده و هرچه در انسان بیشتر باشد، برای او کمال آفرین است. از این رو امید به خدا نه تنها مورد نهی نیست؛ بلکه بدان سفارش شده است (بنگرید: احزاب: ۲۱؛ زمر: ۹؛ ممتحنه: ۶). آنچه مورد نهی قرار گرفته، امید بی جا و غیرمنطقی است؛ به گونه‌ای که این حالت باعث شود آدمی بدون انجام اعمال شایسته‌ای، امید دروغین به خدا داشته باشد. قرآن در شرط امید به ملاقات الهی به عنوان نهایت کمال انسان، چنین می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰).

هرچند طبق آیات متعددی، همه انسان‌ها به لقای الهی نائل می‌شوند: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)؛ اما در آیه ۱۱۰ «کهف» منظور از «لقاء رب»، لقاء خاص پروردگار و مشروط به عمل صالح و عبادت خالصانه است. عمومیت لقای الهی با محرومیت و محجوب بودن برخی از انسان‌ها در روز قیامت از شهود پروردگار منافاتی ندارد؛ زیرا ملاقات با ندیدن منافاتی ندارد: «... كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵)؛ تکذیب کنندگان نگون بخت، هرچند در قیامت با خدا مواجه می‌شوند و حضور او را درک می‌کنند و به ملاقات او نائل می‌شوند؛ اما خدا را شهود نمی‌کنند و بهره‌ای از لقای او نمی‌برند.

در این آیه نیز به اصل امید به ملاقات الهی و عمل صالح اشاره شده است. طبعاً کسانی که عمل صالح و عبادت خالصانه بیشتری

طبعاً آثار مثبت انفعالی بیرونی، مانند فرح و سرور و انبساط و نشاط برای محب دارد. از آنجاکه محبت، امری تشکیکی است، طبعاً آثار آن نیز چنین خواهد بود؛ محبت بیشتر، نشاط و سرور بیشتر.

در برخی از آیات به کیفیت دعا و عبادت پیامبران الهی اشاره شده که آنان پیوسته خدا را با رغبت و ترس می‌خواندند و همواره در برابر او خاشع بوده‌اند: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (انبیاء: ۹۰).

رغبت و رهبت و خشوع در عبادت نیز از جمله اوصاف و حالاتی است که تشکیک پذیر است؛ هرچند در آیه شریفه تنها به اصل این حالات و استمرار آن در پیامبران علیهم السلام اشاره شده، نه به میزان و مقدار آن؛ اما روشن است که کسانی با رغبت و رهبت اندکی، خدا را می‌خوانند و کسانی با رغبت و رهبت متوسط، و کسانی همچون انبیاء الهی علیهم السلام در اوج رغبت و رهبت، خدا را می‌خوانند. طبعاً هرچه محبت و رغبت و رهبت و خشوع انسان نسبت به خدا بیشتر باشد، کمال بیشتری را برای او در پی خواهد داشت.

۷-۱۱. مرتبه پذیري خوف و خشیت الهی

چنانچه در آیه پیشین به مرتبه پذیري حالت انفعالی رهبت اشاره شد، در برخی آیات به خوف و خشیت مؤمنان از خدا نیز اشاره شده است؛ «خشیت» قریب‌المعنا با خوف بوده، جز اینکه خشیت، ترسی همراه با معرفت و تعظیم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ذیل ماده خشی). به هر حال، خشیت نیز ذومراتب است؛ هر اندازه خوف و خشیت آدمی از خدا بیشتر باشد، به همان اندازه کمال بیشتری برای انسان می‌آورد: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» (الرحمن: ۴۶)، «... وَمِنْ دُونِهَا جَنَّاتٌ» (الرحمن: ۶۲) (و فروتر (پایین تر) از آن دو (بهشتی) که از آن خائفان مقرب بود (در آیه ۴۶)) دو بهشت دیگر است (از آن اصحاب یمین).

آیه ۴۶ اشاره به دو بهشتی دارد که مخصوص خائفان از مقام پروردگار است؛ اما در آیه ۶۲ از دو بهشت دیگری که مرتبه‌ای پایین‌تر از آن دو بهشت است، برای گروهی دیگر خبر می‌دهد؛ و این بیانگر اختلاف درجه این دو گروه از بهشتیان است. خداوند در وصف گروه اول به خوف و ترس آنان از مقام پروردگار اشاره کرده و نه ترس از جهنم یا طمع بهشت. آنان اهل اخلاص و خضوع در برابر خدا بوده و بعید نیست سابقون و بندگان مقرب الهی باشند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۱۰۹)؛ اما در گروه دوم چنین اشاره‌ای وجود ندارد.

آرامش معنوی رسیده، از همه مراتب دیگر نفس والاتر است؛ زیرا نفس مطمئنه از تمامی کشمکش‌ها و منازعات بین امیال حیوانی و خواسته‌های عالی انسانی رهیده است؛ بدین معنی که پیش از این نفس در تب و تاب و اضطراب حاصل از درگیری‌های بین هواهای نفسانی و بین خواسته‌های عالی انسانی بوده ولی اکنون با غلبه بر شهوات نفسانی قدرت را در دست گرفته و بلامنازع گردیده و به یاد خداوند آرام گشته است.

نفس مطمئنه حکایت از عالی‌ترین حالات روحی و معنوی انسان دارد که مظهر کامل آن، حضرات معصومان علیهم‌السلام است؛ چنانچه در روایات تفسیری، نفس مطمئنه به وجود مقدس حضرت سید الشهداء علیهم‌السلام تطبیق شده است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۲۲). از این رو اطمینان به خدا و دیگر باورهای حق که برای انسان کمال‌آفرین است، درجاتی دارد؛ بر حسب اختلاف درجات اطمینان و یقین در انسان، کمال‌نهایی مترتب بر آن نیز ذومراتب خواهد بود.

۷-۱۴. مرتبه‌پذیری رضا

مقام رضا، راضی بودن انسان به قضای الهی از جمله تعابیر پرکاربرد در حوزه‌های اخلاق و عرفان و مورد تأکید قرآن و سنت است. رضا حالت انفعالی مثبت در انسان بوده و مانند خوف و رجا مرتبه‌پذیر است. حالت رضای انسان از خدا و تسلیم در برابر او گاهی ممکن است به خاطر وعده‌های بهشت و نعمات آن باشد که به فرض اگر این وعده‌ها نبود، ممکن بود آدمی از خدا نا راضی باشد؛ اما گاهی به خاطر محبت و رغبت و شوق آدمی به خدا و رضا به رضای او است. هر چند بهشتی هم در کار نباشد؛ اما باز از مؤانسه و معاشقه با خدا بالاترین لذت را می‌برد و رضایت دارد. این از مراتب بالای رضای بنده از خداست. از این رو رضا مراتبی دارد و هر اندازه رضایت بنده از خدا بیشتر باشد، به همان نسبت برای او کمال‌آفرین خواهد بود.

در آیات متعددی از رضایت خدا از مؤمنان و رضایت مؤمنان از خدا سخن به میان آمده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (مائده: ۱۱۹)، و در آیه‌ای دیگر با خطاب بسیار دلنشین در وصف نفس مطمئنه می‌فرماید: «يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً» (فجر: ۲۷ و ۲۸). با توجه به این آیات، حالت رضایت نفس، متأثر از اطمینان به پروردگار است؛ نفس مطمئنه را به «راضِيَةً» توصیف کرده، برای آن است که اطمینان دل به پروردگار مستلزم آن

داشته باشند، بیشتر امیدوارتر به لقای الهی خواهند بود. از آنجاکه عبادت و عبودیت دارای مراتب بسیاری است، درجات بهره‌مندی از لقای الهی حاصل از عبودیت نیز در افراد مختلف متفاوت است. پیامبران الهی به لقاء و قرب الهی و دیدار خاص او نائل می‌شوند و در اسماء و صفات الهی غرق می‌شود و سایر مؤمنان نیز در مراتب پایین‌تر متنعّم می‌شوند.

۷-۱۳. مرتبه‌پذیری اطمینان

«اطمینان» به معنای سکون، یا آرامش پس از اضطراب و پریشانی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ذیل ماده طمن)؛ و در کاربردهای رایج، همسان با یقین یا علم متعارف است. «اطمینان» در واژه‌شناسی و عرف، مترادف با یقین و آرامش تلقی شده است (حسین‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴ و ۱۴۵). البته گاهی نیز معنای لغوی آن، یعنی آرامش لحاظ شده است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸).

اطمینان در قرآن به حالت قلبی گفته می‌شود که بر اثر آن هیچ تردید و شک و گمانی که موجب اضطراب و پریشانی دل می‌شود، نباشد و دل درباره حقیقتی به آرامش و سکون برسد. مقصود از اطمینان در اینجا اطمینان به حقانیت پروردگار و قیامت و دیگر باورهای حق است؛ در قرآن گاهی «اطمینان» وصف واقع شده و به قلب و نفس نسبت داده شده است. طبعاً اطمینان به عنوان یکی از حالات قلبی، در افراد مختلف مرتبه‌پذیر است: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي...» (بقره: ۲۶۰).

طبق این آیه، حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند درخواست رؤیت چگونگی احیاء مردگان را می‌کند تا به اطمینان قلبی برسد. در برخی روایات تفسیری مقصود از «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»، افزایش یقین روی یقین است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۴۴). آن حضرت هر چند مؤمن بود؛ ولی درخواستش به خاطر کسب اطمینان و یقین بیشتر بوده است.

اما در برابر این، برخی از آیات از «نفس مطمئنه» سخن می‌گویند که به مرتبه اطمینان کامل رسیده و طبعاً چنین نفسی بالاتر از قلبی است که به درجه اطمینان کامل نرسیده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (فجر: ۲۷). وصف اطمینان از میان اوصاف و کارکردهایی که برای نفس آدمی مانند امّاره، مسوّله، لومّاه و... در قرآن ذکر شده (یوسف: ۵۳؛ طه: ۹۶؛ قیامت: ۲؛ فجر: ۲۷)، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. نفس مطمئنه که به مقام اطمینان و قرار و

است که از او راضی هم باشد، و از هر قضا و قدری که خدا برایش پیش می‌آورد، خشنود باشد... (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۸۵). با توجه به مراتب نفس و تشکیک‌پذیر بودن احساسات و انفعالات مثبت نفس، کمال نهایی مترتب بر آن نیز ذومراتب خواهد بود.

نتیجه‌گیری

- کمال نهایی انسان، شکوفایی همه استعدادهای روحی و معنوی او در همه ابعاد بیش‌ی، گرایش، توانشی و انفعالی است.
- «فوز»، «فلاح» و «سعادت» از تعابیر قرآن برای کمال نهایی انسان است که مصداق آن «قرب الهی» است.
- کمال نهایی در همه ابعاد چهارگانه، مرتبه‌پذیر بوده و نسبت به افراد مختلف، متفاوت است.
- مرتبه‌پذیری علم و معرفت، حاکی از مرتبه‌پذیری کمال نهایی انسان در بعد ادراکی است.
- مرتبه‌پذیری محبت الهی، ایمان به خدا و گرایش به خیر و نیکی و فضیلت، حاکی از مرتبه‌پذیری کمال نهایی انسان در بعد گرایشی است.
- مرتبه‌پذیری رعایت تقوا و انجام عمل صالح، حاکی از مرتبه‌پذیری کمال نهایی انسان در بعد توانشی است.
- مرتبه‌پذیری رغبت و حب الهی، خشوع و خضوع و خشیت و رهبت، خوف و رجا، اطمینان نفس و رضای انسان از خدا، حاکی از مرتبه‌پذیری کمال نهایی انسان در بعد انفعالی است.

منابع.....

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۳ق، *الاثارات و التنبیها*، تهران، دفتر نشر کتاب.
بحرانی، هاشم‌بن سلیمان، ۱۴۱۵ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه بعثت.
حافظ برسی، رجب‌بن محمد، ۱۴۲۲ق، *مشارق انوار البقین فی اسرار امیرالمؤمنین*، بیروت، اعلمی.
حسین‌زاده، محمد، ۱۳۸۷، *معرفت‌شناسی دینی (۱): معرفت لازم و کافی در دین*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دارالفکر.
صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، *شرح اصول الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصرخسرو.
فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۵ق، *العین*، قم، هجرت.
قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، *تفسیر القمی*، چ سوم، قم، دارالکتاب.
مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۴، *به سوی خودسازی*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
____، ۱۳۸۸، *اخلاق در قرآن*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
معین، محمد، ۱۳۷۸، *فرهنگ فارسی*، چ چهاردهم، تهران، امیرکبیر.
مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
واعظی، احمد، ۱۳۸۸، *انسان از دیدگاه اسلام*، چ دوم، تهران، سمت.